

پیشخوان

گامی در طریق شناخت «مشاهیر مطبوعاتی اصفهان»

پیشگامان اعتلای اطلاع‌رسانی

■ **شاهد توحیدی**



اثر تار یخی – پژ و هشی «مشاهیر مطبوعاتی اصفهان» از جمله منابعی است که می‌تواند عمق و کم و کیف پیشینه‌فرهنگی شهر اصفهان را نمایان سازد، چه اینکه این

خطه در زمره شهرهای پیشرو در عرصه اندیشه و فرهنگ و در عداد ارتقادهندگان فعالیت‌های مطبوعاتی در ایران بوده است. علی‌اخری پدیدآورنده‌این پژوهش در دیباچه‌آن، درباره پیشینه فعالیت‌های مطبوعاتی در اصفهان، آورده است: «انتشار اولین روزنامه در ایران را به میرزا صالح شیرازی در ۱۲۵۳ق نسبت می‌دهند.وی می‌کوشید اخبار دارالسلطنه تهران را به شیوه روزنامه فرنگیان در دسترس عموم قرار دهد. هرچند این پدیده را یکی از مظاهر تمدن غرب می‌دانند، ولی تأثیرات چشمگیر و روشنگرانه‌ای در افکار و آرای مردم نهاد که مهم‌ترین نمودار و بارقه آن را می‌توان در بروز مشروطیت مشاهده کرد. سایر ایالات نیز از انتشار روزنامه بی‌بهره بودند تا اینکه میرزا تقی‌خان کاشانی طبیب مخصوص ظل‌السلطان، به امر این شاهزاده در سال ۱۲۸۹ق در فارس موفق به انتشار اولین روزنامه ایالتی شد. پس از آن با استقرار ظل‌السلطان در اصفهان میرزا تقی‌خان کاشانی ادامه کار روزنامه‌نگاری خود را و اولین روزنامه در اصفهان را در سال ۱۲۹۶ق تحت عنوان روزنامه فرهنگ پی گرفت.از تعطیلی روزنامه فرهنگ تا برقراری نظام مشروطه اصفهان به غیر از مجله دینی دعوت اسلامی که فقط دینی و اعتقادی بود، دچار یک وقفه تقریباً ۱۷ ساله در انتشار روزنامه بود تا اینکه تأسیس مجلس و تفکرات آزادی‌خواهانه عامل شروع دوباره انتشار مطبوعات آن هم در سطحی به نسبت گسترده در اصفهان شد.از این زمان تا حدود سال ۱۳۳۰ق، که اکثر روزنامه‌های منتشره حول محور آگاهی و رشد عقاید آزادی‌خواهانه، مشروطه‌طلبی و مبارزه با استبداد بود، مطبوعات از یک اسلوب خاص



نمایی از قبرستان تخت فولاد اصفهان

مبارزاتی و انتقادی پیروی می‌کردند. با شروع جنگ جهانی اول مطبوعات دچار یک رکود شدند و پس از دیگر به جایگاه علمی، انتقادی و خبری واقعی خود بازنگشتند.بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز روزنامه‌های اندکی را می‌توان یافت که از بار علمی و جایگاه محکمی در جامعه برخوردار باشند.

مدیران و اربابان مطبوعات نیز از این تحول برخوردار بودند.مدیران جدید در سال‌های برقراری مشروطیت از میان فضلا، ادبا، شعراء، نویسندگان و دانشمندان زبردست در اصفهان بودند. در حالی که هر چه این روند ادامه می‌یافت، روزنامه‌نگاران واقعی و عالِم به این فن کم‌بابت می‌شدند و حتی حرفه روزنامه‌نگاری در دوره اخیر برای بعضی به کاسی یا ممری برای کسب قدرت اجتماعی و شهرت تبدیل شده بود. به هر حال تخت فولاداصفهان امروزه جایگاه و آرامگاه بسیاری از این شخصیت‌هاست. روزنامه‌نگارانی که با دیگر عرفا، علماء، شعراء، نویسندگان و بزرگان این خطه چنان عظمت و مقامی به این جایگاه عطا کرده‌اند که این سرزمین شهرت عالمگیر یافت و به قول عارف بزرگ، سید هاشم موسوی حداد، یکی از چیزهایی که فضای اصفهان را صاف نگه داشته، وجود موحدین، عارفان و حکمای اسلام از اعظام علماست که در مدت قرون متمداری در این قبرستان آرمیده‌اند. چون او محور این مقال روزنامه‌نگاران و صاحبان جراید مدفون در این خطه است، ولی اثری از قبرشان نیست. دیگر اینکه افرادی از آنان نیز هستند که هیچ اطلاعی از زندگی و خصوصیات آنان به دست نیامده است و تنها روزنامه‌های موجود از آنان این امر را اثبات می‌کند. این اثر برای سهولت کار مراجعین بر مبنای سسال انتشار روزنامه یا مجله مرتب و هر قسمت آن اصولاً از سه بخش تشکیل شده است: الف) زندگینامه که شرحی نسبتبجامع از زندگی اشخاص را در بر دارد. ب) شرحی در باب روزنامه یا مجله او که تاریخچه‌ای از شروع تاختم روزنامه است. ج) بررسی دیدگاهها و اندیشه نویسنده از میان نوشته‌های به‌جامانده که آرا و عقاید و دیدگاه اشخاص را بررسی می‌کند.

مطالعه این اثر پژوهشی برای تمام آنان که در پی اطلاع از پیشینه مطبوعات محلی به ویژه شهر اصفهان هستند بس مفید و آگاهی بخش تواند بود.»

■ **احمد رضا صدری**

۳۱ سال پیش در چنین روز های، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در پی دستور قاطع امام خمینی (ره) در رسیدگی امنیتی به جرائم باند مهدی هاشمی، با تمامی توان می کوشید و پس از چندی با دستگیری برخی سران این جریان تا حدی از دامنه فعالیت‌های آنان کاست. ابعاد کار کرد این جریان بس متنوع و گسترده بود و باز خوانی جامع آن مجال می طلبد. در گفت‌و شنودی که پیش روی شماست، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمصطفی میرلوحی به بیان برخی اطلاعات و تحلیل‌های خویش از کارکرد این باند در اصفهان، در ادوار قبیل و بعد از پیروزی انقلاب پرداخته و جنبه‌هایی از خصال فکری و عملی آنان را بازنمایانده است. امید آنکه مقبول افتد.

■■■■

شما به عنوان چه‌رهای که با مسائل مرتب با روحانیت اصفهان آشنایی دارید، بهتر می‌توانید نسبت این صنف را از کار کرده‌ای باند مهدی هاشمی تحلیل کنید. از منظر شما، دلیل اینکه این باند در ارتکاب جنایات مختلف دست بازی داشتند، چه بود؟

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین(ع). همگان اطلاع دارند که باند تبهکار مهدی هاشمی مدعوم، مسئول ترور چهره‌های چون: آیت‌الله سیدالاحسن شمس‌آبادی، شیخ قنبر علی صفرزاده و مهندس امیر عباس بحرینیان فرمانده منصوب آیت‌الله مهدوی‌کنی برای کمیته اصفهان بود. البته آنان افراد زیادی را کشتند و در چاه انداختند و خفه کردند و زعموا در سال‌های اول انقلاب، در اصفهان مرتکب جنایات زیادی شدند. علت باز بودن دستشان هم حمایت‌های بی‌چون و چرای آقای منتظری و آقای طاهری امام جمعه اصفهان و همین‌طور فتح الله امید نیرآبادی حاکم شرع وقت اصفهان بود که نهایتاً اعدام شد.

به نظر بنده اگر کسی بخواهد تاریخ انقلاب را بنویسد و مصائب و مسائل اصفهان را نشناسد و تحلیل نکند، سخت دچار اشتباه خواهد بود. کندن غده سرطانی این باند تبهکار، از دست کسی جز حضرت امام(ره) بر نمی‌آمد که نهایتاً با عزل آقای منتظری و پیش از آن با اعدام مهدی هاشمی و امید نجف‌آبادی انجام شد.

شما آیت‌الله شمس‌آبادی را از نزدیک دیده بودید؟ ایشان چه نقشی در فعالیت‌های مذهبی اصفهان داشت؟

بله، من با اینکه در آن مقطع سن زیادی نداشتم، ولی در متن جریانات بودم، شهید شمس‌آبادی را هم در خانه دایم دیده بودم. ایشان با پدر بزرگ‌هم هر رفت و آمد داشتند. ایشان به‌رمغ اینکه از نظرشان روحانی مادن مرحوم آیت‌الله خادمی بود، اما به لحاظ کثرت روابط و فعالیت‌ها، از ایشان فعال‌تر و در واقع مصدر بسیاری از فعالیت‌های دینی‌ای بود که در اصفهان انجام می‌شد. ایشان در مجامع مذهبی این شهر، محبوبیت و نفوذ بالایی داشت و بازتاب‌های شهادت ایشان هم، این امر را نشان می‌داد.

سابقه اختلاف حوزه علمیه اصفهان با شخص آیت‌الله منتظری به چه دوره‌ای بازمی‌گشت و این چالش از چه دوره‌ای

عاریچ

کفتوگو ۸۸۴۹۸۴۷۹



«باند مهدی هاشمی، علمای اصفهان و روایت یک تقابل»

در گفت‌و شنود با حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمصطفی میرلوحی

ابعاد جنایات باند مهدی هاشمی

هنوز در پس پرده است

علنی شد و به تقابل گرا بیید؟

مقدمتاً عرض کنیم که حوزه اصفهان را دست‌کم نگریه. متأسفانه ۶۰،۵۰ سال‌آخر، دوران افول حوزه اصفهان است، حتی در آغاز انقلاب هم چهره‌هایی مانند: آیت‌الله حاج آقا حسین خادمی، آیت‌الله سید مصطفی مهدوی، آیت‌الله حاج آقا حسن صافی، آیت‌الله اسید محمدعلی موحداطلی (دایی خود ما)، آیت‌الله اسید محمد علی صادقی – عمدتاً هم از تحصیلکرگان حوزه نجف بودند– در اصفهان حضور داشتند، منتها در آستانه انقلاب و پس از پیروزی آن، جریانی در پی این بود که تمامی این چهره‌ها را حذف و اساساً روحانیت را در دو سه نفر خلاصه کند! خاطرم هست در همان دوره، یک بار در مسجد مصلای اصفهان بودم و علما و مدرسینی چون: آیت‌الله خادمی، آیت‌الله اسید مصطفی مهدوی و… حضور داشتند. جمعیت هم برای تظاهرات آمده بود. آقای حسین رامش‌های پشت تریبون بود و اعلام کرد نماز جماعت به امامت حضرت آیت‌الله العظمی می‌توانید نسبت (آن روزها کسی به او آیت‌الله نمی‌گفت چه رسد به آیت‌الله العظمی) اقامه می‌شود. یک مرتبه دیدیم همه علمای برجسته بلند شدند و رفتند و حاضر نشدند پشت سر او نماز بخوانند، چون اینها با هم دعوی عقیدتی داشتند. دعوا هم به‌ه کتاب شهید جاوید و سخنان دکتر

شریعتی برمی‌گشت. علمای اصفهان آقای صالحی نجف‌آبادی نویسنده شهید جاوید را از نظر فکری منحرف می‌دانستند. اختلافشان با آقای منتظری هم عقیدتی بود نه سیاسی. می‌گفتند: این فرد، در مورد فدک و مسئله حضرت فاطمه (س) قصور دارد. موقعی هم که قائم‌مقام رهبری بود، با عده‌ای برای تسلیت فوت مادر بزرگ ما به مدرسه آقای ابطعی آمده‌ام! باز هم علمای شهر توحوش نگرفتند! درباره کتاب شهید جاوید، تنها عقیده علمای اصفهان این نبود، عمده علمای بلاد چنین دوری داشتند. حتی عده است‌البته بعدها استنادش روش‌د که خود سیاسی بلکه شخصیتی علمی بود، به شدت این کتاب را تخلیه کرد. البته حضرت امام در دوران لوج‌گیری این دعوا فرمودند: «این دعوا را ختم کنید، چون رژیم دارد از اختلاف و دعوی شما به نفع خودش استفاده می‌کند.» باز افرادی از این طیف به‌جای اینکه به توصیه حضرت امام عمل کنند، از این سخن ایشان سواستفاده و تبلیغ کردند که منظور ایشان فلائی و فلائی بوده است! البته بعدها استنادش روش‌د که خود ساواک هم، شهید جاوید را در تیراز و سیمی چاپ و برای دامن زدن به این‌گونه اختلافات، پخش کرده بود. اما با این حال، این چیزی از انحراف عقیدتی نویسنده این اثر، حایمان او نمی‌کاست.

قاعدا تا ریشه عقیدتی و اخلاقی رفتارهای باند مهدی هاشمی باید چیزی فراتر از اختلاف برسر مطالب یک کتاب بوده باشد. این جماعت اساساً چه خلق و خوبی داشتند؟

درست است. دار و دسته مهدی هاشمی بر سر هر چیزی، از جمله همین کتاب شهید جاوید، هر کسی را که نظرش با آنها موافق نبود، متهم می‌کردند که اینها اهل مبارزه نیستند و اگر دستشان می‌رسید سعی می‌کردند او را سر به نیست کنند! عملاً هم این کار را کردند و هر کسی را که دستشان رسید، ترور کردند. البته لیست ترور اینها خیلی مطول از چیزی بود که در عمل اتفاق افتاد، منتها عملاً نتوانستند تمام اهداف خود را برزند. اینها طرف مقابل را متهم می‌کردند که اینها اهل مبارزه با شاه نیستند و حتی با مبارزه مخالفند، در حالی که ابتدا اینطور نبود. خود من از هفت ، هشت سالگی تا پیروزی انقلاب در مسجد باقوت و پایگاه ما آنجا بود. در هیچ مسجد مهمی در اصفهان، مثل مسجد آقای امامی، نام حضرت امام به کرات و با تکریم و تجلیل برده نمی‌شد. به همین دلیل هم، مدام ایشان سر این جور قضایا دستگیر و زندانی می‌شد. این دروغی بود که این طیف به طرف مقابل می‌بستند تا رفتارهای خودشان را توجیه کنند.

ظاهرا پس از پیروزی انقلاب، این تقابل با ابعاد گسترده‌تر تشدید شد، آن هم در حالی که سپاه، جهاد و دادگاه اصفهان در اختیار این طیف، یا وابستگان به آنها بود، اینطور نیست؟

بله، دادگاهی هم که حاکم شرعش امید نجف‌آبادی و رئیسش حسین رامش‌ای باشد، تکلیفش معلوم است. فقط یک جا کار دست طیف آیت‌الله خادمی و علمای اصفهان و آن هم «کمیته‌های انقلاب» بود که مسئول آن، مهندس بحرینیان را هم ترور کردند. خدا حفظ کند آیت‌الله باقری کنی را. ایشان چند سال پیش به

د

آیت‌الله مهدوی کنی می‌فرمود: «من و آقای طاهری و آقای خادمی در جلسه‌ای کلی بحث کردیم و به توافق رسیدیم و قرار شد چیزی بنویسیم و امضا کنیم که دعوا فیصله پیدا کند. نزدیکی‌های غروب بود که عبدالله نوری آمد و در گوش آقای طاهری گفت: یک وقت با این مر تجع‌ها چیزی را امضا نکنی! عبدالله نوری اگر چه سعی می‌کرد آهسته حرف بزند تا من شنیدم. آقای طاهری هم بلند شد و گفت: من باید بروم نماز! گفتم: خب اول این را

و گفت: من باید بروم نماز! گفتم: خب اول این را امضا کن و بعد هر جا که می‌خواهی برو! او ای این کار را نکرد و رفت و برگشت و دیگر هم حاضر نشد متن را امضا کند. اینها همان حضراتی هستند که بعد از دوم خرداد، ادعا می‌کردند باید در داخل و خارج کشور تنش‌زدایی کرد! اینها می‌خواستند بعد از امام حکومت دیکتاتوری درست کنند و آقای منتظری را بگذارند آن بالا و بعد هم هر کاری که دلشان می‌خواهد بکنند. کم جنایت نکردند. چقدر در افغانستان آدم کشتند. چقدر افراد را به جرم اینکه فتوای آیت‌الله خوئی را نقل می‌کردند، مورد تعرض قرار دادند. می‌گفتند: فتوا! فقط فتوای امام و قائم‌مقام رهبری یعنی آقای منتظری! البته درباره حضرت امام که صد درد دردوغ می‌گفتند. اینها اگر سخن امام را قبول داشتند که آن جنایت‌ها نمی‌کردند، به اسم نهضت‌های آزادی‌بخش، در کشورهای مختلف چه جنایت‌ها که نکردند. خلاصه از خیانت و جنایت چیزی را فروگذار نکردند.

شنیده‌ایم که آیت‌الله خادمی تا پایان حیات، در پی رسیدگی به جرائم این طیف بود، هر چند از این پیگیری‌ها نتیجه‌ای نگرفت. در این باره چه خاطراتی دارید؟

خاطرم هست بعد از شهادت آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی به اصفهان آمده بود. آقای خادمی به آقای اردبیلی گفت: «ما چند سال آمده است در برابر این گروه جنایتکار صبر کرده‌ایم، گفتمی اول انقلاب است باید صبر کنیم، جنگ است باید صبر کنیم، بحرینیان را کشتند، صبر کردیم، تا کی باید صبر کنیم؟ مگر حاج آقا مهدی فقیه‌ایمانی را تیر زدند؟ حالا هم ضاربش دارد راست راست راه می‌رود! مدام گفتمی باید صبر کنیم. پس کی باید عدالت درباره اینها اجرا شود؟ جواب کسانی را که اینها اموالشان، مصادر هم گرفتند و پدران و فرزندانشان را کشته‌اند، چه بدیم؟ شما رئیس قوه قضائیه هستید، پس کی وقتش می‌رسد که اینها را دستگیر و محاکمه کنید؟» آقای اردبیلی جواب داد بود: «آقای خادمی! ما که هیچ، بچه‌هایمان هم هیچ، نوه‌هایمان هم که بیایند، نمی‌رسیم به این پرونده‌ها رسیدگی کنیم!»

علت این همه خصومت چه بود؟

چون در آن شرایط کمتر کسی متوجه عمق و باطن این فتنه کذایی شده بود. آیت‌الله خادمی، مهدی هاشمی و جریان منحرف پشت سر او را خوب می‌شناخت و همینطور آیت‌الله مهدوی کنی حواش حساسی به این جریان بود. شهیدآیت‌الله قدوسی، آیت‌الله مؤمن و آیت‌الله شرعی هم نسبت به اینها حساس بودند.

واکنش علمای اصفهان به رفتارهای این طیف در آن دوره چه بود؟

صدای ناله بعضی از علما از اصفهان بلند شده بود، اما مگر کسی جرئت داشت اعتراضی بکند؟ آقای منتظری قائم‌مقام رهبری بود و مرتبطان با او، نفسی‌ها را می‌بریدند و اگر کسی لب‌تر می‌کرد، فوراً برایش حکم صادر می‌کردند و چون سپاه و دادگاه و همه نهادهای مهم در دستشان بود، فوراً هم اجرامی می‌کردند، حتی اخوان امامی هم که ۴۰ سال قبل، از محبوب‌ترین علمای اصفهان بودند و مسجدشان بر جمعیت‌ترین مسجد بود، طوری که خیابان‌ها هنگام برگزاری جلساتشان از جمعیت بند می‌آمد، جرئت نداشتند اعتراض کنند! این دو برادر بسیار هم به‌ه حضرت امام نزدیک بودند و ایشان هم نامه‌های زیادی از نجف برای آنها فرستادند بودند، اما بعد از انقلاب همین باند تبهکار، این دو برادر را زند و کوبیدند که شما ضدانقلاب هستید!

چرا؟

چون مخالف آقای منتظری، آقای طاهری، مهدی هاشمی و کتاب شهید جاوید بودند. اینها در یک مورد، آیت‌الله حاج آقا احمد امامی را از منبر پایین کشیدند. آیت‌الله حاج آقا حسن امامی را تهدید کردند. البته نجف‌آبادی را کتک زدند! آیت‌الله حاج آقا مهدی فقیه‌ایمانی را تیر زدند، به طوری که تیر شلیک شده، از یک طرف سرش وارد و از طرف دیگر خارج شده بود.

ظاهرا در همان دوره، مرحوم آیت‌الله مهدوی کنی برای سر و سامان دادن به اینگونه قضایا، سفری به اصفهان داشتند. از موجدبات این سفر و رویدادهای مرتب با آن، چه خاطراتی دارید؟

در آن روزها حضرت امام سکته کرده و در بیمارستان قلب بستری بودند و با شنیدن اخبار

روزنامه جوان | شماره ۵۲۴۵

اصفهان، آیت‌الله یزدی را برای سر و سامان دادن به اوضاع، به اصفهان فرستادند، ولی ایشان حریفشان نشد. بعد که مهندس بحرینیان را ترور کردند، امام آیت‌الله مهدوی کنی را فرستادند که آن روزها فرمانده کمیته، وزیر کشور، عضو شورای انقلاب و دهها حکم و مأموریت از حضرت امام داشت. ایشان به اصفهان رفت که دعوی بین کمیته و سپاه را فیصله بدهد. آن روزها سپاه دست آقای طاهری و دار و دسته‌اش بود و کمیته دست مهندس بحرینیان و نهایتاً آیت‌الله خادمی. آیت‌الله مهدوی کنی می‌فرمود: «من و آقای طاهری و آقای خادمی در جلسه‌ای کلی بحث کردیم و به توافق رسیدیم و قرار شد چیزی بنویسیم و امضا کنیم که دعوا فیصله پیدا کند. نزدیکی‌های غروب بود که عبدالله نوری آمد و در گوش آقای طاهری گفت: یک وقت با این مر تجع‌ها چیزی را امضا نکنی! عبدالله نوری اگر چه سعی می‌کرد آهسته حرف بزند تا من شنوم. اما من شنیدم. آقای طاهری هم بلند شد و گفت: من باید بروم نماز! گفتم: خب اول این را

امضا کن و بعد هر جا که می‌خواهی برو! او ای این کار را نکرد و رفت و برگشت و دیگر هم حاضر نشد متن را امضا کند. اینها همان حضراتی هستند که بعد از دوم خرداد، ادعا می‌کردند باید در داخل و خارج کشور تنش‌زدایی کرد! اینها می‌خواستند بعد از امام حکومت دیکتاتوری درست کنند و آقای منتظری را بگذارند آن بالا و بعد هم هر کاری که دلشان می‌خواهد بکنند. کم جنایت نکردند. چقدر در افغانستان آدم کشتند. چقدر افراد را به جرم اینکه فتوای آیت‌الله خوئی را نقل می‌کردند، مورد تعرض قرار دادند. می‌گفتند: فتوا! فقط فتوای امام و قائم‌مقام رهبری یعنی آقای منتظری! البته درباره حضرت امام که صد درد دردوغ می‌گفتند. اینها اگر سخن امام را قبول داشتند که آن جنایت‌ها نمی‌کردند، به اسم نهضت‌های آزادی‌بخش، در کشورهای مختلف چه جنایت‌ها که نکردند. خلاصه از خیانت و جنایت چیزی را فروگذار نکردند.

شنیده‌ایم که آیت‌الله خادمی تا پایان حیات، در پی رسیدگی به جرائم این طیف بود، هر چند از این پیگیری‌ها نتیجه‌ای نگرفت. در این باره چه خاطراتی دارید؟

خاطرم هست بعد از شهادت آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی به اصفهان آمده بود. آقای خادمی به آقای اردبیلی گفت: «ما چند سال آمده است در برابر این گروه جنایتکار صبر کرده‌ایم، گفتمی اول انقلاب است باید صبر کنیم، جنگ است باید صبر کنیم، بحرینیان را کشتند، صبر کردیم، تا کی باید صبر کنیم؟ مگر حاج آقا مهدی فقیه‌ایمانی را تیر زدند؟ حالا هم ضاربش دارد راست راست راه می‌رود! مدام گفتمی باید صبر کنیم. پس کی باید عدالت درباره اینها اجرا شود؟ جواب کسانی را که اینها اموالشان، مصادر هم گرفتند و پدران و فرزندانشان را کشته‌اند، چه بدیم؟ شما رئیس قوه قضائیه هستید، پس کی وقتش می‌رسد که اینها را دستگیر و محاکمه کنید؟» آقای اردبیلی جواب داد بود: «آقای خادمی! ما که هیچ، بچه‌هایمان هم هیچ، نوه‌هایمان هم که بیایند، نمی‌رسیم به این پرونده‌ها رسیدگی کنیم!»

زین رفتارها علی‌القاعده باید شهود هم زیاد داشته باشد. البته اگر جرئت نداشت، از ترس بقایای این طیف حرف بزنند. شما از شهود این وقایع هم در این باره سخن شنیده‌اید؟

بله، یک مرد کلیدسازی بود که می‌گفت: اینها مرا می‌بردند که در خانه‌های مردم ثروتمند را باز کنم. بعد پولدارها را می‌بردند و به درخت می‌بستند و رویشان صغ می‌ریختند و زنبور‌ها را به جانشان می‌انداختند تا مجبور شوند بنویسند: من این کارخانه را با میل و رغبت به شما دادم! کارخانه علی همدانی را به فلاسی دادم! کارخانه «پس باف» و «بروین و سیمین» را به فلائی دادم، افراد را می‌بردند و به‌زور اموال و کارخانه‌هایشان را مصادره کردند. آقای کلاهدوزان آمد خدمت آیت‌الله مهدوی کنی و گفت: من پول میبه و آب و برق کارخانه پنبه پاک‌کسی را پرداخت کرده‌ام، بوم، بوم! اینها پنبه را هنگام کرن کردن مواد، آنجا را مصادره کردند. این آقای کلاهدوزان بزرگ‌ترین روضه‌خوان اصفهان بود، بنده خدا چند سال پیش فوت کرد. اولین کسی بود که پس از تبعید حضرت امام به نجف، ۱۰ هزار تومان برای ایشان فرستاد و از همان اول، طرفدار ایشان و انقلاب و مبارزین بود. بزرگ‌ترین مجالس عزاداری دهه محرم، در خانه ایشان بر گزار می‌شد. به چنین آدمی گفتند: تو ضدانقلابی و باید اموالت مصادره شود!

بقایای اینها متأسفانه هنوز هم، حتی در برخی نهادهای حاکمیتی هستند و کسی به آنها توجه ندارد. اینها را دست کم نگریه. الحمدلله قدری از اطلاعات و سپاه می‌ترسند. از نظر روحی و روانی هم آدم‌های عادی‌ای نیستند، مثل مار هستند که در لانه خریدند و کافی است آفتاب ببینند تا بیرون بیایند.

این سخن را با اطلاع دقیق می‌گویید؟

بله، من زاده اصفهان هستم و برخی از آنها را می‌شناسم. به هر حال جریان بسیار خطرناکی هستند که فعلاً با درایت و هوشیاری مسئولین و نهادهای انقلابی، قدرت و جرئت تحرک ندارند، اما ذراه از آنها غفلت شود، باز هم صدمات جبران‌ناپذیری به انقلاب و اسلام خواهند زد. نباید از این خطر غافل شد.